



پروشک سینائی و طائفات فرسی
تال جامع علوم انسانی
فاکھور و جایزہ نوبل

- جگونگی نوبل ادبی برای تاگور / دکتر محمود حسینی زاد
- تاگور و جایزہ ادبیات نوبل / دکتر علی خزاعی فر



● عروسی پسر بزرگ ناگور به همراه دخترانش میرا و بلا

اواخر ماه مه ۱۹۱۲ رابیندرانات همراه پسرش راتیندرانات، و عروسش، پراتیما، پس از ۲۰ سال راهی سفر خارج می‌شود. این سفر ۱۶ ماهه، سفری بود به انگلیس، ایالات متحده و برگشت به انگلیس. سیاست، بازسازی مدرسه، مشکلات مالی و بیش از همه، تنهایی پس از مرگ همسرش که دیگر نبود تا از او پرستاری کند، انگیزه پرداختن به برنامه روزانه را از او گرفته بود. تاگور از این بار ناراحتی بیمار شد و دوستان تشویقش کردند تا دست به این سفر بزنند.

راتیندرانات در دانشگاه ایلینوی در رشته کشاورزی تحصیل کرده بود. قصد داشت تا حرفه پدر را ادامه دهد. به هند که بازگشت، پدر برای او زن گرفت. زن، بیوه‌ای بود که نسبتی دور با این خاندان داشت. آنچه را تاگور نمی‌خواست در رومان‌هایش انجام دهد، در زندگی واقعی انجام داد؛ گامی برداشت خلاف سنت!

حالا پسرش و عروسش در این سفر او را همراهی می‌کردند و پسر قصد داشت تا در امریکا دوره دکتری را به پایان برساند.

اولین اقامت آنها در لندن بود و رابیندرانات در اینجا دوست و آشنای آنجانی نداشت. تنها آشنای آنها، ویلیام روتن ستاین، نقاش منظره و پرتره بود، که سال قبل از خانواده تاگور در هند دیدار کرده بود. این نقاش که بین سال‌های ۱۸۸۲ و ۱۹۴۵ زندگی می‌کرد، در نزدیکی خانه بیلاقی خود خارج از لندن، برای تاگور که مقهور این شهر بزرگ شده بود، محل اقامتی تهیه کرد و

در زمانی کوتاه او را با نخبگان روشنفکر لندن آشنا کرد. رابیندرانات تاگور که هیچ یک از اشعارش به انگلیسی ترجمه نشده بود، طی این مدت با ویلیام باتلریتس، از راپاوند، برتراند راسل، اولین آندرهیل (evelyn underhill)، جرج برنارد شاو، جان گالسوری (John Galsworthy) ارنست ریس (Enst Rhys) و بسیاری از هنرمندان و فرهیختگان آشنا شد.

رابیندرانات تعدادی از اشعارش را که قبل و حین سفر با کشتی به غرب سروده بود، خود به انگلیسی ترجمه کرد و به دوست نقاشش داد. تنها قصدش، آشنا ساختن دوستان انگلیسی اش با کارهایش بود. برنامه دور و درازی نداشت.

روتن ستاین شعرها را تایپ و بین دوستان تقسیم کرد. از جمله یتس. در ۷ ژوئیه ۱۹۱۲ مجلس غریبی در منزل نقاش گرد هم آمد ویتس با میل و رغبت بسیار اشعار تاگور را برای سایرین خواند. بسیاری از بزرگان ادب آنروز انگلیس گرد آمده بودند. پس از آن که یتس شعرهای تاگور را خواند، حاضرین آنچنان تحت تأثیر این اشعار عرفانی قرار گرفته بودند، که هیچ کس حرفی نزد. می سنیکر (May Sinclair) فردای آن روز به رابیندرانات نامه ای داد و نوشت: «امروز می توانم بگویم که من تأثیر این شعرها را هرگز فراموش نخواهم کرد، حتی اگر هرگز دیگر آنها را نشنوم. این شعرها نه فقط زیبایی مطلق، غایت کمال را در خود دارند، بلکه من را برای همیشه با آن لحظه الوهیت محض روبرو کردند که تنها در برقی که در آسمان زده می شود و یا در غفلت درد آلودی که گاه دچارش می شدم، باز می یابم.»

آندروز (C. F. Andrews) به تاگور نوشت: «آن شب که به خانه برگشتم، خوشبختی ام حد و حصر نداشت. شراب اشعار رابیندرانات، این شراب ناشناخته، سر مستم کرده بود.»

روتن ستاین، یتس و فاکس استرنج ویز (Fox Strongways) با همکاری یکدیگر ترجمه اشعار تاگور را تحت عنوان گیتانجالی در لندن منتشر کردند. یتس ترجمه ها را با زبانی کرد و برخلاف شایعه هایی که سر زبان ها افتاده بود، خیلی مختصر. در مقدمه ای که بر این اشعار نوشت، متذکر شده است: «من روزهای متمادی نسخه ای از این اشعار را با خودم اینور آنور می بردم، در رستوران ها، در طبقه دوم اتوبوس ها، در ایستگاه راه آهن و مترو می خواندم، و بیشتر اوقات مجبور می شدم کتاب را ببندم و دیگر نخوانم، و الا همه متوجه می شدند که من تا چه حد احساساتی شده ام. افکاری که در این شعرها نهفته است، دنیائی را به من نشان می دهند که خواب آن را در تمام زندگیم دیده ام. این اشعار، ثمره فرهنگی والاست، اما به نظر می رسد که ریشه در خاک دارند، مانند درخت و بوته ها. سنتی که در آن شعر و مذهب یکی است، قرن هاست که پابرجاست، ثمره تفکرات دانشمندان و غیر دانشمندان را جمع آوری کرده و افکار این متفکرین بزرگ را به میان توده ها برده است.»

یتس اندکی دچار احساسات شده بود، اما نکته درستی را مورد اشاره قرار می‌دهد: رابیندرانات در اشعارش از زبان مشترک و یثنوها و اوپانیشاده‌ها که توسط عامه مردم درک می‌شود، استفاده می‌کرد.

این استعاره‌ها اما برای اروپائی‌ها جدید و جذاب بود.

رابیندرانات برای این مجموعه، از آثار متعدد خود اشعاری را ترجمه کرد و این اشعار تماماً با وزن و قافیه نبود، بعضاً نثری آهنگین و موزون نیز بود. تاگور از آزادی مطلق مترجم استفاده کرد، در بسیاری موارد افکار نهفته در اشعار اصلی را بصورت تلخیص و ساده‌تر ترجمه نمود، ایده‌های جدید به ترجمه افزود و در بسیاری موارد، ماهیت شعرها دگرگون شد. زبان انگلیسی تاگور، زبانی بود پر طمطراق و باشکوه، امانه‌زبانی قاصر. برعکس، تاگور موفق شد تا به این ۱۰۳ متن تغزلی نثرگونه لحنی نرم و افسانه‌پرداز در زبان انگلیسی ببخشد و به این ترتیب خواننده بلافاصله متوجه شرقی بودن اشعار می‌شد.

رابیندرانات چه قبل و چه بعد از دریافت جایزه نوبل هیچ وقت کتمان نکرد که به نظرش معلومات کافی در زبان انگلیسی ندارد. به ایندیرا، برادرزاده‌اش نوشت: «این که من نمی‌توانم به انگلیسی بنویسم، آنقدر واضح است که حتی فکرش را هم نکرده‌ام تا غرور شرمنده بودن را داشته باشم.» تا بحال شاعری وجود نداشته است که شعرهایش را به زبان بیگانه ترجمه کند و شهرت جهانی بیابد. رابیندرانات در بدو امر ترجمه اشعارش به انگلیسی را بعنوان بازی ای شروع کرد که برایش لذت‌بخش بود. وقتی ترجمه گیتانجالی موفقیت‌آمیز شد و در بهار سال ۱۹۱۳ بنگاه مک میلان هم نسخه‌ای از آن منتشر کرد، این سرگرمی اتفاقی تبدیل به کاری با برنامه‌ریزی شد:

در همان سال ۱۹۱۳ دو مجموعه به زبان انگلیسی منتشر کرد: باغبان و هلال ماه تاگور این دو نمایشنامه را که توسط دوستان بنگالیش ترجمه شده بود، مطابقت و اجازه انتشار آنها در سال ۱۹۱۴ را داد. خود نیز در سال ۱۹۱۳ یک نمایشنامه ترجمه کرد. در سال ۱۹۱۳ Sadhana مجموعه‌ای از سخنرانی‌هایش به انگلیسی را انتشار داد و در هند نیز در سال ۱۹۱۳ مجموعه داستان کوتاه به نام G Limpes of Bongal Lige که مدت‌ها روی آن کار کرده بود، به بازار داد.

تاگور طی مدتی کوتاه پشت سر هم و به عجله چند کتاب منتشر کرد.

بعدها نوشت: «شهرت در سرزمین بیگانه جذابیت خاصی دارد... ولی باید خود را اسیر آن

نکنم.»

روتن ستاین و دوستانش بعنوان واسطه میان نویسندگان و انتشاراتی هر کمکی که می‌توانستند، می‌کردند. رابیندرانات که با روند کار ناشران اروپائی آشنائی نداشت، همکار



● تاگور با فرزندانش بلاور اتیندرانات (۱۸۹۰)

راحتی نبود. از طرفی وکیل تعیین می‌کرد، از طرف دیگر بدون مشورت و مشاوره مجوز صادر می‌کرد و تصمیم می‌گرفت، همکاران انگلیسی او، از جمله تیس، متوجه شدند که در «باغبان» کیفیت زبان انگلیسی نزول کرده است: زبان این مجموعه، زبانی بود مبهم، کشدار و احساساتی در نسخه انگلیسی «گیتانجالی» ترجمه‌ها به حدی بود که در مواردی از نظر زیبایی کلام با اصل بنگالی آن قابل قیاس نبود، اما در ترجمه‌های بعد از آن، متن‌های ترجمه شده تنها سایه‌ای بودند از متن‌های اصلی. همکارهای انگلیسی او تذکرات لازم را به او می‌دادند، اما رابیندرانات که موفقیت توجیهی بر کارهایش بود، به این تذکرات وقعی نمی‌گذاشت. مسلم این است که تاگور هرگز بعنوان مترجم احساس خوبی نداشت. در نامه‌ای که بیست سال پس از آن به روتن استاین نوشت، اعتراف کرده است، انگلیسی چندان خوش‌آیندش نیست: «... شاعر هرگز وظیفه ندارد تا در برگرداندن شعرهایش به زبانی دیگر به فرم و حال و هوایی دیگر کمک کند... اگر شما ترجمه‌های مرا به خوانندگان عرضه نمی‌کردید، تا آخرین روز عمرم هم خوشحال بودم که ترجمه‌هایم تنها برای تفریح خودم بوده است و نه برای جمع‌کثیری خواننده...».

عکس‌العمل خواننده و شنونده به اشعار رابیندرانات، همان بود که انتظار می‌رفت: خواننده‌ها در تاگور یک صوفی، یک قدیس و یک خردمند از مشرق زمین را کشف می‌کردند. رابیندرانات از نظر ظاهر نیز با این تصور کلیشه‌ای همخوانی داشت: ردای بلند، ریش خاکستری و ظاهری پیامبرگونه. این تصورات بیانگر نظر آنروز اروپایی‌ها در مورد هند و مشرق زمین بود. تاگور نه مرتاض بود و نه راهب. در هندوستان هم چنین شهرتی نداشت. محرز است که او فردی مذهبی بود و عقایدش متأثر از اوپانیساده‌ها، اما از نظر دین و انجام فرایض دین، هرگز متعصب نبود.

می‌گفت: «دین من، دین یک شاعر است» رابیندرانات به برداشت‌های حسی خود از خدا و آنچه الهی بود، ایمان داشت. هر نوع دگماتیسم را رد می‌کرد.

اواسط اکتبر ۱۹۱۲ رابیندرانات با پسر و عروسش انگلستان را ترک کرد و به امریکا رفت. در اورابانا، شهری کوچک در ایلینوی، رابیندرانات قصد اقامت و استراحت کرد. راتیدرانات در این شهر تحصیل کرده بود و حال قصد داشت برای دوره دکترا خود را آماده کند. زمستان و بهار به استراحت گذشت و البته در این اثنا سخنرانی‌هایی در اورابانا، شیکاگو و سواحل شرقی پیش می‌آمد که رابیندرانات رد نمی‌کرد و انجام می‌داد. رابیندرانات تاگور خیلی سخت می‌توانست جواب رد به درخواستی بدهد. «اداره پست» به ترجمه انگلیسی در تئاتری در دوبلین اجرا شد. قبل از آن، یعنی در آوریل ۱۹۱۳ تاگور به تنهایی به انگلستان برگشته بود. علاوه بر اجرای آن نمایشنامه، تاگور چند سخنرانی هم در این کشور انجام داد.

آخر ماه اکتبر ۱۹۱۳ تاگور دوباره پا روی خاک هند گذاشت.

در ۱۴ نوامبر خبری آمد: روز ۱۳ نوامبر ۱۹۱۳ تاگور بخاطر «گیتانجالی» برنده جایزه نوبل شده بود. رقبای صاحب شانس او در این سال توماس هاردی بود از انگلستان، کارل اشیتلر (Karl Stiller) از سوئیس، پتر روزگر (Peter Roseger) از اتریش.

برای اولین بار بود که جایزه ادبی نوبل به آسیا می آمد.

این افتخار فقط نصیب شاعر نمی شد. افتخاری بود برای هند و آسیا. اروپا برای اولین بار اعتراف می کرد که در هند فرهنگی وجود دارد همطراز و هم سطح فرهنگ اروپائی.

این جایزه از طرفی مرهمی بود بر غرور لطمه خورده هند در اثر سالها استعمار، و از طرفی به بیداری و آگاهی هندیها کمک کرد.

تمام هند جشن گرفت. از تاگور مانند سلطانی و پادشاهی تجلیل به عمل آمد. این نوع جشن و تجلیل را تاگور قبلاً هم تجربه کرده بود، به مناسبت پنجاهمین سال تولدش. اما آن زمان، در کنار جشن و تجلیل، انتقادهائی نیز از او و از کار او می شد. حالا، پس از نوبل، همه یک صدا به تحسین کارها و فعالیت های وی پرداخته بودند.

رابیندرانات از سوئی طبیعتاً خوشحال بود و این جایزه را تأییدی بر کارهایش می دانست، و از طرف دیگر نگران این شهرت یکباره بود. به هیشکی که از کلکنه برای عرض تبریک آمده بودند، با کلمات تندی گفته بود، آیا هموطنان من باید صبر می کردند تا از خارج تأیید کارهای مرا دریافت کنند. از تملق بیزار بود.

در نامه ای به روتن ستاین نوشت: «مثل این می ماند که به دم سگی یک قوطی حلبی بسته باشی. هر جا می روی ایجاد سر و صدا می کند و مردم دورش جمع می شدند.»

تاگور را دوستان انگلیسی اش برای جایزه نوبل معرفی کرده بودند. اما یکی از اعضای آکادمی سوئد نیز از وی حمایت کرده بود. وی در اظهار نظرش نوشته بود: برای اولین بار – و شاید آخرین بار – این فرصت را پیدا کرده ایم تا نامی بزرگ را کشف کنیم، قبل از آن که این نام فرصت بیابد، تا سالها در تمام روزنامه ها و نشریات پرسه بزند.»